



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۰۸

داؤد موسی

شیطان کده

یقین دارم که همگی به این باورند که مسجد پل خشتی واقع سرچوک کابل از یک سو مرکز یکی پرستی و عبادت اوتعالی بوده، و از جانب دیگر هم منبع تدریس اخلاق، صداقت و کلتور اسلامی می باشد. اما درست در سمت مقابل این خداکده یک میدانکی وجود دارد که یکی از عالیترین پوهنتون های جعل و تزویر میباشد. درین محل اکثراً تلفون های موبایل دست دوم به فروش میرسد. چون رقابت بین فروشندگان به سرحد مقاتله میباشد لهذا آن بیچارگان ناگزیر برای جلب مشتری دست به لطائف الحیل بی نظیری می زنند که ذکر چند نمونه ای از آن برای خوانندگان خالی از دلچسپی نخواهد بود.

صحنه اول: شخصی به هوای خرید یک تلفون موبایل دست دوم وارد همین شیطان کده گردیده و پیشروی یک دکان مصروف بررسی تلفون های گوناگون میگردد. درین هنگام یک نفر پودری به دکان نزدیک شده و یک تلفون بیست و پنج هزار افغانیگی را برای فروش به دکاندار به قیمت ده هزار افغانی عرضه میکند. دکاندار - که همدست پودری میباشد، هم به دروغ اظهار علاقه کرده و مبلغ پنج هزار افغانی را به او پیشنهاد می نماید. خلاصه اینکه معامله صورت نمی گیرد و پودری پشت کار خود میرود. خریدار از موقع استفاده نموده و پشت پودری رفته و حاضر به خرید آن به قیمت مناسب تری گردیده که بالاخره ایجاب و قبول به مبلغ شش هزار افغانی صورت میگردد. اما وقتی این خریدار مادر مرده تلفون را به منظور ارزیابی به دکان دیگری می برد معلوم میشود که از چند صد افغانی بیشتر نمی ارزد.

صحنه دوم: یک رهگذر بی خبر از دنیای سرچوک دست ظالم قضاء و قدر به همین شیطان کده می اندازد. شیادی موبایل گران قیمتی را به او نشان میدهد و بعد از آن که مشتری از اصالت آن مطمئن شد، آن را دوباره به جیب بغل می زند. هر دو بعد از یک "جگره طولانی" سر قیمت جور می آیند. و فروشنده موبایل را دوباره از جیب کشیده و آن را در اداء مبلغ شش هزار افغانی به خریدار تحویل می دهد. اما مشتری غافل ازینست که فروشنده در بغل کرتی خود دو جیب سر بسر دارد و این بار تلفون جعلی را به وی سپرده است.

صحنه سوم: فروشنده تلفون اصلی و قیمتی را به خریدار نشان میدهد و خریدار نیز خود را از اصالت آن اطمینان میدهد. فروشنده قیمت را پانزده هزار میگنوید اما مشتری به اطلاع او میرساند که او در پی یک تلفون خیلی ارزانتر

میباشد. فروشنده در جواب میگوید که او به پول احتیاج مبرم داشته و حاضر است تلفون را به ده هزار هم بدهد. مشتری باز هم عدم دلچسپی خود را ابلاغ می نماید. فروشنده در جواب میگوید "نه هزار؟". "هشت هزار؟". "هفت هزار؟". "شش هزار؟". "پنج هزار؟". اما همگی آن به جواب منفی خریدار بر می خورد. این بار فروشنده میگوید "چند داری؟". خریدار میگوید "دو هزار". و فروشنده میگوید "مره پیسی ته" و تلفون را در بدل دو هزار به خریدار داده، خودش مثل برق از صحنه ناپدید می شود.

خریدار به فکر اینکه عجب معامله ای کرده، خوش خوشحال طرف قاغوش روان میشود تا اینکه در یک کوچه تنگی چهار نفر دور او را گرفته به وی ابلاغ میکنند که تلفون آنها که دارای سریل نمبر فلان و فلان است به سرقت رفته است و آنها از طریق خود همین تلفون او را - که سارق آن میباشد، یافته اند. وقتی نمبر مسلسل تلفون رامعاینه میکنند، می بینند که عین تلفون است. همین که "تلفون خر در صدد مقابله با آنها می براید، شیادان به او حمله ور شده و اول با مشت و قفاق کله و کاپوز او را یکی کرده، و بعداً از او احتراماً میخواهند تا تلفون را توأم با بقیه نقدینه داخل جیب هایش منحیث قرض حسنه به آنها بسپارد و خودش از معرکه به گفته سعدی "با نقد جان بدر می آید".

صحنه چارم: یک بنده راستین الله (ج) به فحواء (الکاسب حبیب الله) در یکی از کناره های شیطان کده با کراچی دستی به میوه فروشی مصروف گسب روزی حلال میباشد. او در سمت عقبی کراچی خود یک طاقچه گگی را نصب نموده و روی آن ترازوی خود را طوری گذاشته است که خریداران آن را نمی بینند. وقتی خریدار به وی قیمت یک کیلو میوه را می پردازد، او پیش چشم خریدار یک کیلو از بهترین آنچه را که دارد به خریطه انداخته و بعد ازان که آنرا تول کرد، از پهلوی ترازو یک خریطه دیگری را که مملو از یک کیلو از خشره ترین امتعه اش میباشد، به دست خریدار می دهد. شما خواننده محترم حالت خریدار را بعد ازان که زنش در خانه سر خریطه را باز میکند قیاس کرده می توانید.

درین مقطع دعاء به درگاه خداوندی اینست که این داستان تنها نزد من و شما امانت بماند و نه که فروشندگان دیگر نیز این چالها را در یافته و بکار ببندند. الله یاور.

پایان

